

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال دوازدهم، شماره ۴۷، بهار ۱۳۹۹
صفحات: ۱۲۲-۱۰۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۹/۱۳
نوع مقاله: پژوهشی

چالش های فرانظری نظریه نئورئالیستی در روابط بین الملل

اکبر ولیزاده* / صارم شیراوند** / ابوذر عمرانی*** / کمال رنجبری****

چکیده

نوواقع گرایی از رویکردهایی است که برای مدت طولانی به عنوان پارادایم حاکم در مطالعه سیاست بین الملل مورد توجه قرار گرفته و مفروضات آن در شکل دادن به سیاست و نظام بین الملل نقش مهمی داشته است. به همین دلیل بسیاری از مکاتب نظری تلاش نموده اند که این نظریه را به چالش بکشند. برای رفع این ایرادات و پاسخ گویی به این چالش ها، نوواقع گرایان به رهبری کنت والتز تلاش کردند روایتی از واقع گرایی عرضه کنند که با معیارهای علمی مرسوم انطباق داشته باشد و قادر به تبیین روابط بین الملل باشد. حاصل تلاش والتز ارائه نظریه واقع گرایی ساختارگرا بود که مبتنی بر اصول و مفروضه های اثبات گرایی است. این مسأله باعث شد که منتقدین، مخصوصاً فرا اثبات گرایان از جنبه های مختلف هستی شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی نوواقع گرایی را به چالش بکشند. در این پژوهش سوال این است که مهمترین چالش های فرانظری نظریه نئورئالیسم چیست؟ برای پاسخ به این پرسش تلاش شده است در بعد هستی شناسی، روش شناسی و معرفت شناسی به این پرسش پاسخ داده شود. روش تحقیق در این مقاله به صورت توصیفی تحلیلی می باشد.

کلیدواژه ها

نوواقع گرایی؛ فرانظریه؛ پست مدرنیسم؛ هستی شناسی؛ معرفت شناسی؛ روش شناسی.

akbarvalizadeh@ut.ac.ir
sarem_shiravand@yahoo.com

* استادیار گروه مطالعات منطقه ای، دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسؤول).
** دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
*** دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
**** دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

واقع گرایی پارادایم اصلی حاکم بر سیاست بین الملل است. اهمیت واقع گرایی در مطالعه سیاست بین الملل از این رو است که برای مدت طولانی این رشته مطالعاتی با این نظریه عجین شده و اصولاً در شکل دادن به آن نقش بسیار مهمی داشته است. نوواقعگرایی خود انتقادی است بر رئالیسم کلاسیک. برای رفع انتقادهایی که به نظریه واقع گرایی می شد، کنت والتز^۱ از جمله نظریه پردازانی بود که با ارائه نظریه نوواقع گرایی، نظریه موازنه قدرت قبلی را در قالب ساختارگرایی^۲ بازسازی کرد. وی با تأثیرپذیری از دستاوردهای نظریه سیستم ها و تا حدودی با بهره گیری گزینشی از بعضی دستاوردهای روش شناسی رفتارگرایی به تدوین یک سلسله قضایای آزمون پذیری اقدام کرد که متغیرهای مستقل و وابسته آن به وضوح از هم جدا شده اند. والتز با بهره جویی از تفکر ساختارگرایی، اولین ویژگی مهم ساختاری نظام بین الملل را ناشی از فقدان حکومت مرکزی می داند.

همچنین والتز در صدد ارائه یک نظریه علمی است که قادر به تبیین روابط بین الملل باشد. نظریه ای متشکل از گزاره‌های تجربی مستند قابل واری در مورد روابط بین الملل. از این رو، نوواقع گرایی در مقایسه با واقع گرایی کلاسیک اثبات گراتر و علمی تر است. نئورئالیست ها از لحاظ هستی شناسی^۳ دارای تحلیل کلان از دید نظام بین الملل هستند. از لحاظ معرفت شناسی^۴ عینی گرا هستند و به لحاظ روش شناسی^۵ پوزیتیویست و رفتارگرا می باشند. این اصول و ویژگی ها باعث شده است تا علاوه بر اینکه رئالیسم ساختارگرا از جانب طیف وسیعی از رویکردهای نظری مورد انتقاد قرار گیرد، نحله های مختلف رئالیستی نیز نوواقعگرایی را به چالش بکشند. با این توضیحات سؤالی که مطرح می شود این است که مهمترین چالش های فرانظری نئورئالیسم چیست؟ پژوهش حاضر این فرضیه را مطرح می کند که نوواقع گرایی با پذیرش بسیاری از اصول، مبانی و مفروضه های اثبات گرایی موجبات مواجهه با چالش های بسیاری گردیده است. در این راستا بیشترین چالش ها از جانب فرا اثبات گرایان، مخصوصاً سازهانگاران و پست مدرن ها می باشد که مبانی هستی شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی مادی

-
1. Kenneth Waltz
 2. Structuralism
 3. Ontology
 4. Epistemology
 5. Methodology

گرایانه، پوزیتیویستی و رفتارگرایانه نواقح گرایبی را نقد کرده اند. این پژوهش با روشی توصیفی-تحلیلی سعی می کند پس از بررسی مباحث فرا نظری و تقریر نواقح گرایبی، مبانی هستی شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی نظریه نواقح گرایبی را مورد توضیح و بررسی قرار دهد. در ادامه چالش هایی که رئالیسم ساختارگرا بر پایه این سه مبحث فرانظری با آن روبرو است مطرح و مورد مذاقه قرار می گیرد و در پایان نتیجه گیری به عمل می آید.

۱. مباحث فرا نظری در روابط بین الملل

یکی از ابعاد نظریه پردازی در روابط بین الملل که به طور خاص در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با رشد جریان انتقادی یا بازاندیش گرایبی در این حوزه مورد توجه آگاهانه نظریه پردازان روابط بین الملل قرار گرفته است، مباحث فرانظری است. به بیان نیوفلد، فرانظریه «حوزه های فرعی از روابط بین الملل است که می کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چه چیزی به یک نظریه خوب شکل می دهد؟» همان گونه که معنای واقعیات وابسته به نظریه ها است، نظریه نیز به نوبه خود وابسته به بازاندیشی فرانظری است تا کفایت آن تضمین شود. این برداشت وجود دارد که بسیاری از اختلاف نظرها در حوزه محتوایی روابط بین الملل به مسائل فرانظری مربوط می شود و ناشی از این است که نظریه ها چه سؤال هایی را مشروع یا مهم می دانند، زیرا این مسائل به ریشه های هستی شناختی (شرحی عام از اینکه چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می کند)، معرفت شناسی (که نشان می هد ما چگونه می توانیم بدانیم که از طریق روش شناسی های خاص می توانیم بدانیم) مباحث آن ها (یعنی فرانظریه) مربوط می شود. به بیان نیوفلد همه نظریه پردازان به شکلی ضمنی تعهدات فرانظری دارند. روش شناسی نیز عبارت است از بررسی این موضوع که پژوهش را چگونه باید پیش برد و چگونه می توان شناخت را کسب کرد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۶۶).

۱-۱. هستی شناسی

در حوزه هستی شناسی چهار موضوع واقعیت و ماهیت روابط بین الملل و پدیده های بین المللی، کنش گران بین المللی، علیت و روابط علی و مسأله ساختار-کارگزار در نظریه های روابط بین الملل تحلیل و تبیین می شوند. در مورد واقعیت روابط بین الملل سه دیدگاه فرانظری عینی گرا، نسبی گرا و سازه انگار قابل تشخیص و تبیین است. عینی گرایبی قائل به وجود جهان روابط بین الملل عینی خارج از ذهن و مستقل از انسان و فاعل شناساست. نسبی

گرایی وجود جهان روابط بین الملل عینی بیرون از ذهن و مستقل از سوژه انسانی را نفی کرده و آن را یک برساخته صرف اجتماعی و یک موضوع محض گفتمانی تلقی می کند. کنشگران بین المللی نیز در فرانظریه های مختلف به صورت متفاوتی تعریف می شوند. به طور کلی بازیگران بین المللی بر پایه دو الگوی کنشگر مبتنی بر انسان اقتصادی و انسان اجتماعی به صورت پیشا اجتماعی و اجتماعی تلقی می گردند. بازیگران پیشا اجتماعی بازیگرانی ذره ای و عاقل با هویت و منافع پیشینی هستند. آن ها بر مبنای منطق نتیجه در پی بیشینه سازی منافع خود در محیط راهبردی روابط بین الملل هستند. بازیگران اجتماعی برعکس ماهیت و هویت اجتماعی دارند که بر اساس منطق اقتضاء و استدلال در صدد تأمین منافع مناسب، موجه و مشروع خود هستند. علیت سومین موضوع هستی شناختی در فرانظریه های روابط بین الملل است. اثبات گرایی قائل به وجود قوانین و روابط علی بین پدیده های بین المللی است که بر حسب تقارن و تعاقب تعریف می شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۳۲-۳۱).

۲-۱. معرفت شناسی

عنصر معرفت شناسی فرانظریه ناظر بر مطالعه و تبیین امکان شناخت و چگونگی حصول آن، ماهیت نظریه و دانش روابط بین الملل، منابع و ابزار شناخت، متعلق شناخت، ملاک و معیار صدق و کذب و چگونگی آزمون، اعتباریابی و ارزیابی نظریه روابط بین الملل موجود و مطلوب است. در واقع این بعد متضمن و مستلزم کشف یا تدوین پیش فرض های معرفت شناسی نظریه روابط بین الملل است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۳۶). دیدگاه ها و رویکردهای مختلفی به امکان شناخت وجود دارد. برخی اساساً امکان شناخت حقیقی برای انسان را انکار می کنند. به نظر آنان انسان نمی تواند به آگاهی و شناخت به معنای یقین دست یابد. گروهی دیگر، برعکس، به امکان شناخت و به تبع آن معرفت شناسی باور دارند. شناخت باوران خود به دو دسته خردگرایان و تجربه گرایان تقسیم می شوند. خردگرایان بر قوه عاقله و عقل انسان به عنوان تنها منبع و ابزار شناخت، تأکید می ورزند که توانایی درک و فهم واقعیت ها را به تنهایی دارد. تجربه گرایان، برعکس، نقش و کارکرد اندکی برای عقل انسانی قائل هستند و تنها منبع شناخت را جهان مادی و عالم جسمانی و تنها ابزار عینی تلقی می کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۰).

دیدگاه ها و انگاره های مختلفی در مورد صدق و کذب نظریه های روابط بین الملل وجود دارد. سه نظریه تناظری، همسازی و کاربردی صدق در مورد ارزیابی درستی و نادرستی نظریه

های روابط بین الملل ارائه شده است. بر اساس نظریه تناظری صدق، معیار درستی یک نظریه تناظر و مطابقت آن با واقعیت مشهود یا مشاهدات و تجربه است. به گونه ای که نظریه ای در صورتی درست است که واقعیت قابل مشاهده تجربی را همانگونه که واقعاً در جهان خارج وجود دارد توصیف کند. ملاک تشخیص آن نیز آزمون تجربی است. نظریه سازواری و همسازی صدق معیار درستی نظریه را انسجام درونی آن ها به معنای نبود تناقض های منطقی بین گزاره ها و مفاهیم تشکیل دهنده آن تعریف می کند. نظریه کاربردی صدق استدلال می کند که معیار درستی یک نظریه مفید بودن به معنای کاربردی و عملی بودن آن است. نظریه ای صادق است که در عمل برای انسان ها مفید باشد (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۳: ۳۶).

۳-۱. روش شناسی

روش شناسی نیز مانند معرفت شناسی به چگونگی شناخت و معرفت انسانی می پردازد، اما ماهیت عملی و کاربردی دارد. روش شناسی، بر روش ها، شیوه ها و سازوکارهایی که انسان می تواند برای شناخت جهان، اعم از طبیعی و اجتماعی از جمله روابط بین الملل، استفاده کند، تأکید و تمرکز می کند. از اینرو، معرفت شناسی و روش شناسی در نهایت، به هم مرتبط می شوند؛ زیرا، معرفت شناسی به حیثیت و چگونگی شناخت آن می پردازد که ابعاد و وجوه یک امر واحد هستند؛ لذا، تفکیک مباحث معرفت شناسی از روش شناسی اگر غیرممکن نباشد، بسیار سخت و دشوار است، به همین دلیل معمولاً این دو بحث با هم مورد بررسی قرار می گیرند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۹: ۸۷).

۲. تقریر نواقع گرایی

سال ها رئالیسم تئوری غالب در سیاست بین الملل بوده است (Copland, 1999: 187). از نقطه نظر تاریخی رئالیسم تاکنون در درون خود دیدگاه ها و مکاتب فکری متنوعی دیده است. در آثار موجود روابط بین الملل از چهار چهره رئالیسم سخن به میان می آید که عبارتند از: رئالیسم سنتی، رئالیسم ساختارگرا یا نئورئالیسم، رئالیسم نوکلاسیک و رئالیسم خردگرا یا نهادگرا یا دو رگه (وکیل و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۳۹-۱۳۷).

تئوری نو واقع گرایی توسط کنت والتز در کتاب «تئوری سیاست بین الملل» (۱۹۷۹م) مطرح شد. نظریه والتز بر اهمیت ساختار بین الملل و نقش آن به عنوان تعیین کننده اصلی رفتار دولت تأکید می کند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۹۲: ۴۱۰). نئورئالیست ها مفهوم نظام و ساختار را

از رفتارگرایی به عاریت گرفته اند، ولی به اصول محکم و اساسی واقع گرایی پایدار مانده اند (سیف زاده، ۱۳۷۴: ۱۷۶). نوواقع گرایی را می توان بیش از هر چیز تلاشی برای علمی کردن واقع گرایی دانست. در دهه ۱۹۷۰ کنت والتز مهمترین نماینده تلاش برای علمی کردن واقع گرایی در قالب نوواقع گرایی یا واقع گرایی ساختاری محسوب می شود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

علیرغم تفاوت های زیادی که دولت ها در زمینه های گوناگون دارند، والتز یک تشابه و یکنواختی در کمیت زندگی بین المللی در طی سالیان دراز مشاهده می کند. والتز استدلال می کند که این تشابه از ساختار آناژشی بین المللی نشأت می گیرد (Donnelly, 2000: 16). نورتالیسم به این مسأله می پردازد که سیستم بین المللی انگیزه های لازم را برای کشورها، مخصوصاً کشورهای قدرتمند، برای اتخاذ سیاست های قابل انطباق مشابه فراهم می آورد (Taliaferro, 2006: 466). سؤال اصلی که والتز می خواهد به آن پاسخ دهد این است که چرا دولت ها به رغم تفاوت ایدئولوژی های متعارض و نظام های سیاسی متفاوت، دارای رفتار سیاست خارجی مشابهی هستند؟ وی معتقد است که این شباهت ناشی از تحمیل محدودیت های ساختاری بر دولت ها است. ساختاری که بر اساس توزیع توانایی ها بین دولت ها تعیین می شود. وی نقش و تأثیر مؤلفه های داخلی را بر سیاست خارجی رد می کند (رضایی اسکندری، ۱۳۸۴: ۱۱۲). والتز بر این باور است که نمی توان این شباهت را بر اساس ویژگی های واحدها توضیح داد و در مقابل بایستی به برداشتی سیستمی از سیاست بین الملل متکی بود. بر این مبنا، رئالیسم ساختاری ابزار مناسبی برای تجزیه و تحلیل توزیع قدرت در سطح سیستمی است (Wieclawski, 2011: 173). والتز سیاست خارجی کشورهای منفرد را توضیح نمی دهد بلکه این مسأله را به لحاظ سیستمیک مد نظر دارد (Taliferro, 2009: 206). به عبارت دیگر ساختار آناژشیک سبب می شود که بازیگران ادراکات ذهنی خاصی را در خود ایجاد نمایند و بر اساس آن رفتار نمایند. بنابراین تأثیرات ساختار بر کارگزاران (بازیگران) سبب می شود بازیگران رویه های مشابهی را اتخاذ نمایند. انتقادی که والتز به واقع گرایان کلاسیک داشت تقلیل گرا بودن این نظریه بوده است. زیرا واقع گرایان کلاسیک سطح تحلیل را صرفاً به سطح دولت محدود ساخته بودند. ولی والتز تئوری رئالیسم ساختاری (نو واقع گرایی) را پایه گذاری نمود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۱۳). والتز روشن می سازد که آنچه که وی در تئوری سیاست بین الملل

تأکید می کند ساختار سیاست بین الملل است، و آنچه رئالیست های کلاسیک بر فرد و دولت تأکید می کند، تئوری های تقلیل گرا است (Brown, 2009: 260).

واقع گرایی در موضع هستی شناختی با اثبات گرایی اشتراک دارد. برای واقع گرایان، جهان مستقل از شناخت ما از آن وجود دارد. از حیث هستی شناختی، آنان همچون اثبات گرایان، بنیاد گریند(فورلانگ و مارش، ۱۳۸۷: ۴۸). در این باره که جهان اجتماعی چیست، نگاه خردگرایان به این است که موجودیت های اجتماعی اعم از ساختارها و کنش ها هم از نظر وجودی و هم از نظر عملکرد مستقل از برداشت ها و فهم انسان ها وجود دارند و بنیادی ترین واقعیت مورد بررسی در مطالعات را واقعیات مادی قابل مشاهده تشکیل می دهد (رحمتی، ۱۳۹۰: ۱۲۳). بدین ترتیب پدیده های بین المللی، نظام بین المللی و روابط بین الملل، واقعیت خارجی دارند که مستقل از شناخت و معرفت ما از آن، خارج از ذهن وجود دارند. واقعیت های بین المللی، تصورات و پنداشت های ذهنی صرف انسان نیستند، بلکه فارغ از ادراکات و تصورات انسان از آن وجود دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶۳).

والتز تأکید می کند که دولت ها کنشگران اصلی نظام بین المللی محسوب می شوند (سازمند، ۱۳۸۷: ۱۲۳). در اندیشه واقع گرایی به جز دولت ملی جایی برای بازیگران دیگر وجود ندارد. در این تفکر حتی سازمان های بین المللی نیز بازتابی از منافع و اراده دولت ها هستند (سرمدت، ۱۳۸۸: ۲۰۲).

نوواقع گرایی نظریه ای خردگراست که براساس پیشفرض های نظری- انتخابی نظریه اقتصاد خرد ساخته شده اند. سه پیش فرض برجسته اند؛ اول اینکه بازیگران سیاسی- افراد یا دولت ها- منفعت جو و عقلانی فرض می شوند. دوم اینکه بازیگران پیشا اجتماعی تلقی می شوند به این تعبیر که هویت ها و منافع شان خود به خود تولید شده است. منفعت جو نیز هستند که ابتدا به پیگیری منافع خود می پردازند و عقلانی اند و قادر به ایجاد مؤثرترین و کارآمدترین راه برای تحقق منافعشان در درون محذورات محیطی هستند. مورد سوم این است که جامعه به عنوان قلمرو راهبردی در نظر گرفته می شود که در آن افراد یا دولت ها، به پیگیری منافع از قبل تعیین شده می پردازند. بنابراین بازیگران ذاتا اجتماعی نیستند و محصول محیط اجتماعی خود تلقی نمی شوند و صرفا وجودات عقلانی ذره ای هستند که روابط اجتماعی را برای بیشینه سازی منافع شکل می دهند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۴۹).

بر مبنای هستی‌شناسی نوواقع‌گرا اصل علیت بر نظام بین‌الملل و پدیده‌های بین‌المللی حاکم است؛ زیرا از یک سو منشأ انتزاع مفهوم اعتباری نظام بین‌الملل وجود عینی خارجی دارد، و از سویی دیگر پدیده‌های بین‌المللی اگرچه خود تکوینی نیستند، اما مبتنی بر امور تکوینی بوده و در آن‌ها ریشه دارند که مستلزم پیروی آن‌ها از نظام کلی و ضروری علیت است. در نتیجه از آنجا که منشأ انتزاع نظام و واقعیت‌های بین‌المللی امور حقیقی هستند و وجود این امور نیز معلول علت تامه حقیقی است، آن‌ها نیز تابع نظام ضروری علی هستند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۳: ۲۶۷).

والتز برای تئوری کلیت و عمومیتی قائل است که از داده‌ها یا قوانین جزئی فراتر می‌رود و ویژگی و خاصیتی پیدا می‌کند که معنا و مفهوم و روحی کلی است. بر اساس برداشت فوق از تئوری است که والتز به نقد و رد تئوری‌های تقلیل‌گرا در سیاست بین‌الملل می‌پردازد و تئوری ساختاری و کل‌گرا را مناسب‌ترین تئوری برای تبیین سیاست بین‌الملل محسوب می‌کند. در واقع فاصله گرفتن والتز از تئوری‌های کارگزار محور و تأکید بر ساختار در ارائه تئوری سیاست بین‌الملل بر اساس درک وی از تئوری است. والتز تئوری کلاسیک رئالیستی را که بر اساس خصلت‌های قدرت طلبانه انسانی یا دولت‌ها به تحلیل سیاست بین‌الملل می‌پردازند، کنار می‌گذارد و بر سطح تحلیل سوم یا ساختاری تأکید می‌کند (اسدی، ۱۳۸۹: ۲۳۴). بدین ترتیب نوواقع‌گرایی سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. در این راستا آنچه که در درون دولت‌ها می‌گذرد اهمیت نداشته، نمی‌توان بر ایدئولوژی و رژیم حاکم تأکید داشت. بر این اساس سیاست خارجی همه دولت‌ها تحت تأثیر عوامل سیستمیک قرار دارد و مانند توپ‌های بیلیارد از همان قواعد هندسه و فیزیک سیاسی تبعیت می‌کند (قوام، ۱۳۹۰: ۸۵). بدین گونه، محدودیت‌هایی که ساختار تحمیل می‌کند موجب می‌شود دولت‌ها کنشی شبیه به هم داشته باشند و تفاوت‌های اصلی میان آن‌ها را توانایی‌هایشان تعیین می‌کند (لینک لیتر، ۱۳۸۶: ۲۸).

رئالیست‌ها جهان را ثابت، قطعی، قابل فهم و قابل درک می‌دانند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۹۲: ۵۳۹). بر جهان اجتماعی نیز مانند جهان طبیعی قواعد و قوانین عینی حاکم است که می‌توان آن‌ها را کشف و تبیین کرد. لذا، نظریه پرداز با معرفت عینی ناشی از تجربه محض و بدون نیاز به هرگونه دانش و معرفت پیشینی قادر است این قواعد و قوانین را کشف و به جامعه علمی انتقال دهد. این قوانین از طریق استقراء تجربی کشف و تعمیم داده می‌شوند. همانگونه

که هدف از معرفت در علوم طبیعی کشف روابط علی میان پدیده‌های قابل مشاهده است، در علوم انسانی نیز این هدف باید به عنوان هدف اصلی تعریف شود زیرا امکان ارائه روابط علت و معلولی میان پدیده‌های اجتماعی وجود دارد. از منظر هستی‌شناسی جهان اجتماعی از عینیت برخوردار است و شأنی وجودی و رای‌آگاهی و ذهنیت انسانی وجود دارد (ایمان، ۱۳۸۸: ۹۱). نوواقع‌گرایی معتقد است که قسمت‌های قابل مشاهده جهان را می‌توان شناخت (Frigg & Votsis, 2011: 222).

برای اثبات گرایان، همچون نوواقع‌گرایان، جهان، مستقل از شناخت ما از آن وجود دارد. اثبات‌گرایی ادعا دارد که هیچ دوگانگی بین ظاهر و واقع وجود ندارد و جهان، واقعیت دارد و برساخته‌ای اجتماعی نیست. از این رو مشاهده مستقیم می‌تواند به منزله آزمون مستقلی برای روایی یک نظریه خدمت کند. واقع‌گرایان می‌پذیرند که همه مشاهدات با میانجی‌گری نظریه‌هاست (برای نوواقع‌گرایان، نظریه در این که پژوهشگر را قادر کند تا پدیده‌های اجتماعی که مستقیماً مشاهده پذیرند را از غیر آن‌ها جدا سازد، نقش بسیار مهمی بازی می‌کند). برای اثبات گرایان هدف علوم اجتماعی، ساختن گزاره‌های علی است؛ از نظر ایشان برقرار کردن روابط علی میان پدیده‌های اجتماعی، امکان‌پذیر است و ما باید در این راستا کوشش کنیم. آنان در این هدف با واقع‌گرایان اشتراک دارند (فورلانگ و مارش، ۱۳۸۷: ۳۸). بر همین مبنا، نوواقع‌گرایان هم مدعی‌اند که پدیدار/ساختارهای اجتماعی دارای نیروی علی‌اند و بنابراین ما می‌توانیم گزاره‌های علی بسازیم (فورلانگ و مارش، ۱۳۸۷: ۴۸).

معیار صدق و کذب گزاره‌ها و نظریه‌ها، امور واقع هستند. به گونه‌ای که برای تعیین صدق و کذب گزاره‌ها و نظریه‌ها باید به امور واقع خنثی و بی‌طرف استناد کرد. واقعیت‌های عینی تنها ابزار معتبر برای داوری در مورد مدعای حقیقت گزاره‌ها و نظریه‌ها هستند. معرفت‌شناسی اثبات‌گرا بر نظریه تناظر صدق مبتنی است. واقعیت‌ها نیز تنها به پدیده‌ها و امور عینی، مشهود و آزمون‌پذیر محدود و منحصر می‌شوند. به طوری که تنها گزاره‌ها و نظریه‌هایی که در عمل و به تجربه بتوان آزمون و صحت و سقم آن‌ها را تأیید کرد معنا دار هستند و در صورتی حقیقت دارند که آزمایشات و آزمون‌های تجربی را با موفقیت طی کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۹۶).

والتز معیار صدق و کذب نظریه‌ها را امور واقع می‌داند. همچنین معتقد است که معیار قضاوت در مورد نظریه‌ها مفیدیت آن‌ها در تبیین و پیش‌بینی است که وابسته به انگاره‌های خلاق

است. نظریه امر مشاهده شده را معنادار می سازد، پدیده ها را به گونه ای سازمان می دهد که آن ها را در وابستگی متقابل می بینیم و نشان می دهد که چگونه تغییر در برخی پدیده ها متضمن تغییر در پدیده های دیگر است. یک نظریه خوب باید بر اساس اصل صرفه جویی ساخته شود، یعنی بتواند با در بر گرفتن حداقل متغیرها تبیین کننده باشد، زیرا قرار نیست همه چیز در مورد پدیده مورد نظر را به ما بگوید. بنابراین والتز در صدد ارائه یک نظریه تبیینی توضیح دهنده سیاست بین الملل است که بتواند به سؤال های مشخصی پاسخ دهد و این پاسخ باید در بر گیرنده مقدار کمی متغیر و رابطه یکسان آن ها باشد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۱۲). به علاوه از لحاظ معرفت شناسی والتز شدیداً بر تأکید بر مقام آشکار در عالم ذهنی گرایی پایبند است. همانطور که خلاقیت و عامل ذهنی در پیدایش نظریه بسیار اهمیت دارد (سیف زاده، ۱۳۷۴، ۱۷۶).

اگر رفتارگرایی در دهه ۶۰-۱۹۵۰ را نخستین موج تأثیرگذاری اثبات گرایی بر روابط بین الملل قلمداد کنیم، به نظر می رسد با نواقح گرایی و رویکرد علمی والتز اثبات گرایی به صورت جدی تری وارد رشته روابط بین الملل شد. والتز در دهه ۱۹۸۰ با پیروی از ساختارگرایی علمی و کار کسانی چون لاکاتوش، ضمن برگزیدن رویکرد قیاسی، تلاش نمود تبیین نظام مندی از واقعیت های موجود در سطح بین الملل ارائه کند. او برای دستیابی به یک تئوری کلان به منظور تحلیل پدیده ها سه مفروض را دست مایه خود قرار می دهد: الف) روابط بین الملل باید از طریق تئوری های کلان علوم طبیعی ارتقاء پیدا کند؛ ب) اگر همچنان در این حوزه بر رویکرد استقرایی مبنی بر تمرکز بر جزئیات پدیده ها و گردآوری داده های جزئی اکتفا شود، پیامد آن تقلیل گرایی و عدم موفقیت در دستیابی به تئوری کلان برای تبیین کل واقعیت خواهد بود؛ پ) تئوری کلان قابل دستیابی است، چنانچه در روابط بین الملل به دنبال تبیین سیستمیک سیاست های بین الملل باشیم. از نظر والتز زمانی می توانیم به یک تئوری جامع دست یابیم که قواعد کلی حاکم بر ساختار نظام بین الملل را استخراج کنیم (دانش نیا، ۱۳۸۷: ۱۱۰-۱۰۹).

به طور کلی از حیث روش شناسی نیز خردگرایان و بخصوص والتز معتقد به وحدت روش بین علوم اجتماعی و طبیعی هستند. یعنی مکانیسم ها و روش های علمی اثبات گرایی مثل مشاهده، کنترل و کمی کردن را که در عرصه مطالعه پدیده های طبیعی به کار می بریم، در عرصه علوم اجتماعی و تحلیل رفتار بازیگران در روابط بین الملل نیز قابل تعمیم هستند (دانش

نیا، ۱۳۸۷، ۱۱۰). این بدان معنی است که روش شناختی نوواقعگرایی با تکیه بر روش های علمی، درصدد تبیین روابط بین الملل هستند (جکسون، ۱۳۸۵: ۱۳۵).

۳. چالش های فرانظری نوواقع گرایی

۱-۳. چالش های هستی شناختی نوواقع گرایی

پست مدرن ها واقعیت عینی و مستقل از اذهان را انکار می کنند و به جای آن به واقعیت ها به مثابه یک امر بین الذهانی و برساخته اجتماعی معتقدند. از نگاه پست مدرن ها اساسا حقیقت یک امر ساختنی است، نه کشف کردنی. به همین دلیل در اندیشه فلسفی پست مدرن، علیت، ضرورت و کلیت فلسفی جای خود را به شانس، تصادف، اقبال و غیره می دهد (Nodings, 1995: 73). پست مدرن ها معتقدند واقعیت و جهان اجتماعی یک سازه گفتمانی و زبانی است که هیچ وجود هستی شناختی مستقل ندارد. این زبان و گفتمان است که واقعیت را می سازد نه اینکه آن را بازنمایی کند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۷۷: ۱۷۴). به عقیده پست مدرن ها واقعیت امر عینی و از پیش تعیین شده نیست که به راحتی در تفکر ما ظاهر شود، بلکه انسان واقعیت را مطابق نیازها، ارزش ها و سنت های فرهنگی خود شکل می دهد و به هیچ وجه واقعیت نمی تواند مستقل از ارزش های اجتماعی باشد، بلکه خود یک امر اجتماعی و ناشی از همین باورها است (پورشافعی و آراین، ۱۳۸۸: ۲۶).

با توجه به اینکه نوواقع گرایی آنارشی را واقعیتی عینی می دانند، این مسأله بسیار به چالش کشیده شده است. از نظر بسیاری از بازتاب گرایان و یا نظریه پردازان انتقادی و نیز سازه انگاران، آنارشی فی نفسه بی معناست. بر این اساس آنارشی آن چیزی است که دولت می سازد. بنابراین بسیاری از مسائلی که از این مفهوم نشأت می گیرند مانند اصل خودیاری، بقا، دولت سالاری، معمای امنیت، ترس و غیره، برساخته اند و نمی توانند جزو ویژگی های آنارشی تلقی شوند. بدین ترتیب تفکر انتقادی در روابط بین الملل یادآور می شود که تصوراتی که در مورد آنارشی وجود دارد، بسیار نزدیک بینانه و غیرتاریخی است. تحت این شرایط آنارشی امتیاز را به دولت ها داده نه مردم و افراد. همچنین وضعیت آنارشی سبب می شود میان حوزه های عمومی - خصوصی، داخلی - خارجی، خود و دیگری و این ها نیز تمایز قائل شویم. چنین برخوردی با سیاست بین الملل باعث تحریف واقعیت از طریق به حاشیه فرستادن بسیاری از بازیگران و طرد و جدایی میان جوامع گوناگون می گردد (قوام، ۱۳۹۰: ۹۳).

از سوی دیگر، در حالی که خردگرایان فرض می‌کنند که بازیگران خودپرست ذره‌ای هستند، سازه‌انگاران آن‌ها را عمیقاً اجتماعی در نظر می‌گیرند. همچنین به جای اینکه منافع بازیگران را برون‌زا و نسبت به تعامل اجتماعی پیشینی تلقی کنند، منافع را درونزای این تعامل، نتیجه تحصیل هویت و چیزی می‌دانند که از طریق فرایندهای ارتباطات یاد گرفته می‌شود و بازتاب تجربه و اجرای نقش است و اینکه در حالی که خردگرایان جامعه را قلمرو راهبردی می‌بینند که در آن بازیگران به صورت عقلایی منافع‌شان را دنبال می‌کنند، سازه‌انگاران آن‌ها را به عنوان قلمروی تکوینی در نظر می‌گیرند که بازیگران را تبدیل به کارگزاران سیاسی و اجتماعی قابل شناخت و کسی که هستند می‌کند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۵۷). در کل سازه‌گرایان معتقدند در رهیافت نواقعی‌گرایی چند مسأله مثل، سهم ایده‌های بین‌الذهانی در شکل دادن به رفتار و توجه به هویت‌ها در شکل دادن به منافع بازیگران، مورد توجه قرار نگرفته است (Copland, 1999: 187). در کل نظریه پردازان انتقادی از نظر هستی‌شناسی، تصور بازیگران اجتماعی به مثابه خودپرستان ذره‌ای را که منافعتشان نسبت به تعامل اجتماعی پیشینی است و صرفاً به خاطر اهداف راهبردی وارد روابط اجتماعی می‌شوند، به نقد می‌کشند و می‌گویند بازیگران ذاتاً اجتماعی‌اند و هویت‌ها و منافع‌شان برساخته اجتماعی و محصول ساختارهای اجتماعی بین‌الذهانی است (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۸۱).

برخلاف نئورئالیسم، نویسندگان سنت تفسیرگرا معتقد هستند ساختارهایی که از کنش‌های اجتماعی مستقل باشند و بنیان عینی که بر اساس آن کنش‌ها مشاهده و یا استنباط شوند، وجود ندارند. بنابراین ادعای نواقعی‌گرایان که ساختارها کنش اجتماعی را موجب می‌شوند، در زمینه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی رد می‌شود (فورلانگ و مارش، ۱۳۸۷: ۴۹). در بعد هستی‌شناسی والتز متهم به تقلیل‌گرایی است. هم‌ونت و هم‌اشلی بر آنند که او برخلاف دعوی ساختارگرایی خود و عدم تقلیل‌گرایی در بحث و با وجود اینکه در تبیین (یعنی بعد معرفت‌شناختی) ساختارگراست، اما در تکوین ساختار، آن‌ها را به اجزای تشکیل‌دهنده اش فرو می‌کاهد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۱۸). والتز بر آن است که کنشگران گرفتار محدودیت‌های نظام‌مند هستند و راه‌گریزی از آن ندارند. ساختار خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کند و آن‌ها فقط می‌توانند حاملان استلزامات آن باشند. در این برداشت راهی برای اعمال کارگزاری و تأثیر کنشگران بر نظام نمی‌ماند. این ناشی از شیء‌انگاری است که والتز گرفتار آن است، به این معنا که او برای ساختار خود چیزی جز حاصل کنش‌های انسانی نیست، شأنی مستقل از این

کنش ها قائل نیست (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۱۸). نگاه نوواقع‌گرایان تأثیر ساختار بر کارگزار در محیط آنارشیک بین‌الملل به طور مستقیم و بدون واسطه است (Rose, 1998: 152)

همچنین، والتز نگاهی مادی‌گرایانه به روابط بین‌الملل دارد که مورد نقد سازه‌انگاران و خصوصاً ونت و راگی است. در بعد هستی‌شناختی والتز متهم به تقلیل‌گرایی است؛ برای او هنجارها و قواعد مهم نیستند و آنچه اهمیت دارد توزیع توانمندی‌های مادی است. عوامل مادی را نمی‌توان جدا از ساختارهای اجتماعی تحلیل کرد که از طریق آن‌ها معنادار می‌شوند. والتز به تغییرات فرهنگی که به شکل‌گیری نظام نوین دولتی منجر شد توجه نمی‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۱۹). ونت معتقد است که تعهدات مادی‌گرایانه و فردگرایانه باعث می‌شوند که والتز به این نتیجه برسد که آنارشی ضرورتاً باعث می‌شود سیاست بین‌الملل به جهانی تعارض‌آمیز و مبتنی بر خودیاری تبدیل شود، ولی تعهدات معناگرایانه و کل‌گرایانه سازه‌انگاران به این برداشت منتهی می‌شود که آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند. این نگاه معناگرایانه سازه‌انگاران باعث می‌شود که ساختار نظام بین‌الملل را بر خلاف والتز که آن را توزیع توانمندی‌های مادی می‌دید آن را «نوعی توزیع انگاره‌ها» ببینند (ونت، ۱۳۸۶: ۹).

سازه‌انگاران در این مورد که ساختارها به رفتار بازیگران سیاسی و اجتماعی، چه افراد و چه دولت‌ها شکل می‌دهند، معتقدند که ساختارهای معنایی یا هنجاری، به اندازه ساختارهای مادی مهم‌اند. در حالی که نوواقع‌گرایان بر ساختار مادی موازنه قدرت نظامی تأکید دارند، سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که نظام‌های ایده‌ها، باورها و ارزش‌های مشترک نیز ویژگی‌های ساختاری دارند و نفوذ زیادی بر کنش سیاسی و اجتماعی اعمال می‌کنند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۵۴). باید توجه نمود که اگرچه سازه‌انگاران ضرورت اتخاذ یک رهپافت ساختاری در قبال سیاست بین‌الملل را می‌پذیرند، ولی عقیده دارند که ارزیابی والتز از ماهیت و نقش ساختارها در سیاست بین‌الملل نادرست بوده است. سازه‌انگاران عقیده دارند که آنارشی یک ساختار نیست، بلکه مفهوم پوچی است که قبل از آنکه بتواند نقشی ساختاری در تئوری روابط بین‌الملل ایفا کند، باید به آن معنایی اجتماعی بخشد. والتز برای تدوین تئوری روابط بین‌الملل از اقتصاد کمک می‌گیرد، در حالی که سازه‌انگاران به تئوری اجتماعی متوسل شده‌اند. بی‌دلیل نیست که ونت که یکی از منتقدان اصلی والتز است، نام کتاب خود را «تئوری

اجتماعی سیاست بین‌الملل» نام گذاشته است (لیتل، ۱۳۸۹، ۲۷۶). هدف کتاب تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل، تئوری نورئالیسم والتز است (Copland, 1999: 192). به نظر ونت تأکید نظری نوواقع‌گرایی بر مادی‌گرایی است که موجب طبیعی ساختن و شیء‌انگاری نظم اجتماعی موجود می‌شود و در نتیجه امکانات نظم‌دهندهٔ بدیل را حذف می‌کند. سازه‌انگاری او با وجود تلاش برای طبیعت‌زدایی از انواع اجتماعی، نیروهای مادی را نادیده نمی‌گیرد. به این ترتیب است که سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید دارند و به این نتیجه می‌رسند که بدون توجه به فرهنگ سیاسی جهانی استاندارد‌کننده، نمی‌توان ثبات بالای نظام دولتی و کاهش تنوع اشکال سیاسی را توضیح داد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۳۳۳). در خصوص بازیگران نظام بین‌الملل نورئالیسم معتقد به دولت محوری است. اما از سوی دیگر درباره اینکه دولت تنها بازیگر اصلی است لیبرال‌ها مطرح می‌کنند که اصولاً مطالعه سیاست خارجی حاکی از شکل‌گیری رفتار دولت‌ها بر اساس چانه‌زنی داخلی میان بروکراسی، گروه‌های ذی‌نفوذ و سایر بازیگران با هدف‌ها و منافع گوناگون است. به نحوی که در این فرایند بازیگران غیر دولتی و افراد نیز نقش دارند. بنابراین چنین تقلیل‌گرایی باعث نادیده گرفتن واقعیت‌ها می‌شود، زیرا نمی‌توان در روابط بین‌الملل به یک سلسله تعاملات مشخص میان تعدادی بازیگر معین با منافع خاص بسنده کرد (قوام، ۱۳۹۰: ۹۴).

۲-۳. چالش‌های معرفت‌شناختی نوواقع‌گرایی

در بعد معرفت‌شناختی والتز از یک سو با چالش‌هایی از سوی جریان اصلی به دلیل عدم رعایت ضوابط مورد نظر «علم» یعنی ابطال‌گرایی و ندادن شرایط ابطال نظریه‌اش روبه‌رو است و از سویی دیگر، با چالش کل‌جریان‌پسااثبات‌گرا روبه‌رو است که اثبات‌گرایی را بی‌توجه به تفاوت میان حیات اجتماعی و قلمرو فیزیکی می‌داند و بر آنند که عدم توجه به معناداری رفتار انسانی و تاریخی و زمانمند و مکانمند بودن واقعیات اجتماعی مانع از امکان تعمیم شناخت علمی اثبات‌گرا به حیات اجتماعی می‌شود. عدم امکان نیل به گزاره‌های عام در مورد حیات اجتماعی، عدم امکان بی‌طرفی ارزشی، عدم امکان تمایز میان سوژه‌شناسی و ابژه‌شناسی و ... از جمله انتقاداتی است که بر این بعد از بنیان‌فرانظریه‌نظریه والتز وارد می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

تأکید پست‌مدرن‌ها بر مبانی دانش به صورت تجریدی (ذهنی)، سبب می‌شود ارزش‌های هنجاری از نظر آن‌ها اهمیت پیدا کند. از نظر آن‌ها نورئالیسم نه تنها ایدئولوژی ایستا و

ساکنی است، بلکه با جهانی شدن سیاست در حال منسوخ شدن است و تبدیل به گفتمان خطرناکی می شود که مانع اساسی برای شکل گیری گفتمانی صلح آمیز و هژمونیک است. دلیل آن این است که نئورئالیست ها قصد دارند دیدگاهی جهانی درباره ساختار و سازماندهی جهان ارائه کنند که در آن مطرح می شود دولت ها برای بقا چه باید بکنند. پیچیدگی و نامشخص بودن رفتار انسانی در تمامی عرصه های فرهنگی، مذهبی، تاریخی، زبان شناسی به این معنی است که نمی تواند تفسیر و برداشت واحدی درباره واقعت جهانی وجود داشته باشد. بر اساس این دیدگاه، مشکل نئورئالیسم این است که کاهش دادن پیچیدگی های سیاست جهانی به یک چارچوب خشک و از پیش تعیین شده برای فهم آن، سبب می شود که دیگر برداشت ها و رویکردها درباره امنیت بین الملل کنار گذاشته شود (بیلیس و اسمیت، ۱۳۹۲: ۵۳).

از دیگر چالش های نئورئالیسم که بدان پرداخته شده است در خصوص بحث جدایی ارزش و واقعیت و بی طرفی علمی و عاری از ارزش است. نظریه های فرا اثبات گرا، با عنایت به تعامل عین و ذهن و نظریه و عمل، معرفت عینی عاری از ارزش و خنثی را امکان پذیر نمی دانند. چون فاعل شناسا و نظریه پرداز از طریق لنزها و صافی های فرهنگی، زبانی و گفتمانی خاصی به واقعیت می نگرد و به نظریه پردازی مبادرت می ورزد. از دیگر سو، از آنجا که فاعل شناسا خود به صورت اجتماعی ساخته می شود، معرفت نیز ماهیتی اجتماعی، نسبی، متحول و متغیر دارد. از اینرو، پردازش یک نظریه روابط بین الملل با گزاره ها و قضایای مستند تجربی که قادر باشد فرضیه های قابل واریسی تجربی راجع به روابط بین الملل ارائه دهد امکان ندارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۵).

پست مدرن ها معتقدند، نظریه های روابط بین الملل نمی توانند از نظر سیاسی خنثی و بی طرف باشند، بلکه تأثیرات اجتماعی و سیاسی اجتناب ناپذیری دارند. بر این اساس، نظریه پرداز روابط بین الملل یک مشاهده گر منفک از سیاست جهانی نیست، بلکه خود حضور و مشارکت اجتناب ناپذیری در آن دارد. هرگونه کوششی برای حذف پیش داوری ها و جهت گیری های ذهنی خود مستلزم جهت گیری ذهنی دیگر است (بهشتی، ۱۳۸۹: ۲۸۲). بنابراین نمی توان شناخت را از بعد سیاسی، ایدئولوژیکی یا اخلاقی بی طرف دانست، تمامی شناخت ها بازتاب منافع مشاهده گر هستند. تمامی تئوری های روابط بین الملل به نوعی متمایل به برخی از ارزش ها هستند، بنابراین شناخت، متمایل به منافع خاص و ارزش های گروه ها، مشارکت کنندگان، طبقات و ملت ها... است. از دید کاکس تئوری های روابط بین الملل درصدد

حل مشکل هستند آن‌ها خواهان دستیابی به آنچه وجود دارد می‌باشند و در نتیجه از ارائه شناختی که منجر به پیشرفت بشری شوند، ناتوانند (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۷۱).

فرا اثبات‌گرایان اعتقاد دارند که بر خلاف نظریه تناظری صدق، به عنوان زیربنای معرفت‌شناسی نظریه‌های اثبات‌گرا، معیار و مبنای عینی برای تشخیص و تعیین صدق و کذب گزاره‌ها و نظریه‌ها وجود ندارد، چون هیچ مرجع بی‌طرفی برای داوری در این مورد وجود ندارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۵). به طور ویژه پست مدرن‌ها معتقدند هیچ ملاک و معیار بنیانی برای ارزیابی دعاوی مربوط به حقیقت وجود ندارد. روابط بین‌الملل مانند دیگر حوزه‌ها مصون از رابطه قدرت-دانش نیست (دانش‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۱۹). هابرماس نیز نظریه تناظری صدق، یعنی بنیان فلسفه اثبات‌گرایانه مدرن، را رد می‌کند و در عین حال، با توسل به آنچه آن را نوعی فهم مبتنی بر اجماع از عینیت و صدق تلقی کرد، از نسبی‌گرایی نیز اجتناب می‌کند. در این نظریه صدق مبتنی بر اجماع عقلانی، چیزی حقیقت است که با اجماع به عنوان حقیقت مورد توافق قرار گرفته باشد و از طرفی وضعیت کلامی آرمانی زمانی ایجاد می‌شود که در آن روابط قدرت تعیین‌کننده نباشد و همه محققان آزاد باشند و تنها قوت استدلال غلبه کند. به عبارت دیگر آنچه اجماع علمای تاریخ از فشارها و روابط قدرت به عنوان معیار حقیقت و عینیت برمی‌گیرند، در هر دوره خاصی تعیین‌کننده می‌شود. به نظر هابرماس علم مدرن تنها یکی از اشکال شناخت است که از توجه به علائق فنی که مربوط به کنترل ناشی می‌گردد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۲۱۹).

۳-۳. چالش‌های روش شناختی نواقح‌گرایی

نظریه پردازان انتقادی این استدلال را مطرح می‌کنند که روش‌شناسی نواقح‌گرایی مورد حمایت نواقح‌گرایان برای مطالعه کنش‌های انسانی چندان تناسبی ندارد. زیرا افراد و گروه‌های مورد تحلیل، برای کنش‌های خود معنا قائل هستند و میدان از قبل موجودی از معانی مشترک که در زبان و سایر نمادها جای دارد به این معانی شکل می‌دهند و تأثیر این معانی بر کنش انسانی را نمی‌توان با تلقی آن‌ها به عنوان متغیرهای قابل اندازه‌گیری که به شکلی مستقیم یا کمیت‌پذیر علت رفتارها هستند فهمید (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۹۴). کراتوچویل و راگی برآنند که با توجه به هستی‌شناسی بینادهدنی نمی‌توان بر معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اثبات‌گرایانه که مبتنی بر جدای سوژه و ابژه است و تمرکز آن بر نیروهای عینی محرک کنشگران در تعاملات اجتماعی‌شان و استنباط معنای بینادهدنی از رفتار است،

تکیه کرد. زیرا در بسیاری از موارد، رفتار کنشگر نمی تواند معنای بیناذهنی را به خوبی منتقل کند و این در حالی است که معنای بیناذهنی تأثیر زیادی در رفتار کنشگر دارد. در جهان شبیه سازی شده اثبات گرایانه، کنشگران نمی توانند در رفتار مشارکت کنند و با هم ارتباط برقرار نمایند؛ بلکه محکوم به این هستند که از طریق رفتار ارتباط برقرار سازند. اما جهان واقعی چنین نیست. پس باید در مقابل بر روش شناسی های تفسیری اتکا کرد که تأکیدشان بر رابطه نزدیک میان اعتبار گزاره های مدعی شناخت و آشکار ساختن معانی بیناذهنی است. پدیده های بین المللی را که واجد عنصر هنجاری بسیار قوی هستند نمی توان با روش های اثبات گرا مطالعه کرد. نمی توان هنجارها را علت دانست زیرا قواعد راهنمای رفتار، الهام بخش، و توجیه کننده آن هستند و نه علت آن. در نتیجه، رویدادهای مغایر آن ها نافی اعتبار آن ها نمی تواند باشد. (Kratochwil & Ruggie, 1986: 770).

فرا اثبات گرایان به جای روش تجربی و علمی محض، از تکثرگرایی روشی حمایت کرده و بر روش شناسی تفسیری و تأویلی تمرکز و تأیید می کنند. روش تفسیری و تفهیمی به جای تبیین روابط بین الملل، در پی تفهم و فهم درونی آن می باشد. اصطلاح «فهم» به فهم تصویری عقلی مانند مسأله ای ریاضی اشاره نمی کند. فهم برای اشاره به عملی در نظر گرفته شده است که در آن ذهن، ذهن شخص دیگر را درک کند. پس فهم، عملی ذهنی است که به وسیله آن تجربه انسان زنده را درک می کنیم (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۲۷).

نتیجه گیری

در این پژوهش تلاش شد با رویکردی فرا نظری چالش های نظریه نوواقع گرایی بررسی گردد. مسأله ای که باید به آن توجه شود این است که بر اساس موضع و رهیافت هستی شناختی، آثار و پیامدهای معرفت شناختی فرانظریه نیز آشکار می گردد. مثلاً اگر جهان روابط بین الملل به صورت واقعیت عینی تعریف گردد که قوانین تجربی بر آن حاکم است، برای شناخت آن نیز نظریه تجربی لازم و کارآمد است. پیرو آن اگر هدف نظریه روابط بین الملل کشف واقعیت و روابط علی و تدوین فرضیه های قابل آزمون تجربی تعیین گردد، دانش روابط بین الملل نیز به توضیح و تبیین روابط علی بین متغیرها محدود و منحصر می شود. سپس بر اساس شناخت و معرفتی که صادق و معتبر تلقی می شود جهان سیاست بین الملل واقعی تلقی و تصور میشود و شکل می گیرد. بر این اساس در حوزه معرفت شناسی نئورئالیست ها علم گرا

هستند. برای علم و معرفت ماهیتی عینی قائل اند و معتقدند بر جهان اجتماعی نیز مانند جهان طبیعی قوانین عینی حاکم است. وظیفه دانش و معرفت را نیز بازنمایی مناسب اشیا و چیزها می دانند. در این راستا ارزش ها را از واقعیات جدا می دانند. به لحاظ روش شناختی نیز والتز متأثر از اثبات گرایی و معتقد به وحدت روش بین علوم طبیعی و اجتماعی است.

با این مختصات فرانظری مشخص می شود که بیشترین چالش را جریان انتقادی از نواقع گرایی که جریان اصلی روابط بین الملل است خواهد داشت. در این میان سازه انگاران و پست مدرن ها، همچنین تئوری انتقادی بیشترین چالش ها را متوجه جریان اصلی نموده اند. اهم انتقادات آن ها در حوزه هستی شناختی این است که واقعیت امری برساخته ذهنی اجتماعی است و به صورت بین الذهانی ساخته می شود، و آنطور که جریان اصلی مدعی است واقعیت عینی و خارج از ذهن وجود ندارد. بدین لحاظ واقعیات بین المللی، به هیچ وجه نمی تواند مستقل از ارزش های اجتماعی باشد، بلکه خود یک امر اجتماعی و ناشی از باورها است. همچنین جریان انتقادی معتقد است بازیگران عمیقاً اجتماعی هستند و منافع و هویتشان از درونزای تعاملات آن هاست. همچنین والتز را به دلیل اصالت دادن به ساختار و نادیده گرفتن کارگزار، متهم به تقلیلگرایی و جبرگرایی کرده اند، زیرا کنشگران گرفتار محدودیت های نظام مند هستند. در مقابل، آن ها قوام متقابل ساختار و کارگزار را مطرح می کنند. ساختار نیز آنطور که والتز مطرح می کند فقط مادی نیست، بلکه ساختارهای اجتماعی، ایده ها و باورها، هنجارها و قواعد نیز مهم هستند. همچنین جریان انتقادی معتقد است دولت تنها بازیگر عرصه روابط بین الملل نیست و باید مخصوصاً در عصر جهانی شدن سایر بازیگران فرو ملی و فرا ملی را مهم تلقی کرد. به لحاظ معرفت شناختی نیز پسااثبات گرایان با توجه به تفاوتی که بین حیات اجتماعی و طبیعی قائلند، انتقادات زیادی را متوجه خردگرایی بخصوص نواقع گرایی کرده اند. مهمترین این انتقادات عبارتند از عدم امکان بی طرفی ارزشی، عدم امکان نیل به گزاره های عام، عدم تشابه علوم طبیعی با انسانی، انتقاد به ملاک عینی صدق و کذب گزاره ها، عدم وجود مرجع بی طرف برای داوری درباره نظریه ها و اینکه ماهیت معرفت آنطور که نورثالیست ها معتقدند عینی نیست بلکه تجریدی و ذهنی است. در این راستا جریان انتقادی معتقد است از آنجا که علوم طبیعی با علوم انسانی و اجتماعی متفاوت است، روش شناسی اثبات گرایی مورد حمایت نورثالیست ها برای مطالعه کنش های انسانی متناسب نیست. آن ها به جای تبیین، تفسیر و به تبع آن فهم را مطرح می سازند. زیرا افراد انسانی برای کنش های خود معنا قائل هستند و

تأثیر این معانی بر کنش انسان را نمی توان به صورت کمیت پذیر اندازه گرفت و محاسبه و پیشبینی کرد. پس به کارگیری روش های تجربی در حوزه علوم اجتماعی را مجاز و مفید نمی دانند.

به طور کلی مهمترین چالشی که متوجه نئورئالیسم شده است جبرگرایی ناشی از اصالت دادن به ساختار است. برخی از نظریه های انتقادی مهمترین نقدهای وارد بر والتز را عدم توجه او به تاریخی بودن نظام بین الملل و در نتیجه تغییرپذیری آن می دانند. بدین ترتیب نئورئالیسم دستورالعملی برای اصلاح عمده یا تحول اساسی نظام بین الملل ارائه نمی کند، بلکه نظریه حفظ نظام است، به این معنی که طرفداران آن در مجموع از نظام بین الملل موجود و بازیگران، ارزش ها و ترتیبات قدرت آن راضی هستند. منتقدان معتقدند، تغییر و تحول وضع و نظم موجود بین المللی و رسیدن به وضع و نظم مطلوب مستلزم تحولات کارگزاری و ساختاری در سطوح داخلی و بین المللی است. در سطح داخلی تغییر ساختارها و نظام های سیاسی و استقرار نظم و نظام سیاسی عادلانه ضرورت می یابد. چون اولین گام در راه استقرار نظم و جامعه بین المللی عادلانه، تشکیل نظام عادلانه در سطح داخلی است. تغییر و تحول ساختاری، اعم از مادی و غیر مادی، در سطح بین المللی نیز لازم و ضروری است. چون این نهادها و ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که نظم موجود بین المللی را باعث شده است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اسدی، علی اکبر (۱۳۸۹). «رئالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶، صص ۲۵۲-۲۲۳.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸). مبانی پارادایمی روش های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- برچیل، اسکات و دیگران (۱۳۹۲). نظریه های روابط بین الملل، ترجمه سجاد حیدری فرد، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- بهشتی، سعید (۱۳۸۹). تأملات فلسفی در تعلیم و تربیت، تهران: نشر بین الملل.

بیلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۹۲). **جهانی شدن سیاست: روابط بی الملل در عصر نوین** (زمینه‌های تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)، ترجمه ابولقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر. جلد اول.

پالمر، ریچارد (۱۳۷۷). **علم هرمنوتیک**، ترجمه سعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات هرمس. پورشافعی، هادی و آرین، ناهید (۱۳۸۸). «پست‌مدرنیسم و دلالت‌های آن در تربیت دینی»، **اسلام و پژوهش‌های تربیتی**، شماره ۲، صص ۶۰-۵.

جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۵). **درآمدی بر روابط بین‌الملل**، ترجمه مهدی ذاکریان، تهران: میزان.

دهقانی فیروز آبادی، جلال (۱۳۹۳). **فرانزویه اسلامی روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۷۷). «روابط بین‌الملل از منظر فرانوگرایی»، **گفتمان**، شماره ۱، صص ۱۶۵-۱۸۸.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). «مبانی فرانظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل»، **فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی**، سال دوم، شماره ۶، صص ۹۶-۴۹.

رحمتی، رضا (۱۳۹۰). «روابط بین‌الملل؛ تقابل دو فرانظریه جریان اصلی و اسلام با مطالعه صورتبندی برنامه پژوهشی اسلام‌گرایانه بر شکلگیری هویت ایران در ساخت نظام بین‌الملل»، **فصلنامه آفاق امنیت**، سال چهارم، شماره ۱۰، صص ۱۴۱-۱۱۹.

رضایی اسکندری، داوود (۱۳۸۴). «تحول مفهوم دولت در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۱، صص ۱۳۴-۱۰۶.

سازمند، بهاره (۱۳۸۷). «مطالعه سازمان‌های بین‌المللی از چشم انداز تئوریک»، **فصلنامه سیاست**، شماره ۶، صص ۱۴۰-۱۱۹.

سرمست، بهرام (۱۳۸۸). «بازیگران، جنگ افزارها و سرچشمه جدید تهدیدات امنیتی»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، شماره ۸، صص ۲۴۳-۱۹۷.

سیف زاده، حسین (۱۳۷۴). **نظریه پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالب‌های فکری**، تهران: انتشارات سمت.

فورلانگ، پاول، مارش، دیوید (۱۳۸۷). «پوست نه پوستین: هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در علوم سیاسی»، ترجمه سید علی میر موسوی، **فصلنامه علوم سیاسی**، شماره ۴۲، صص ۶۴-۳۱.

قاسمی، فرهاد (۱۳۸۸). **اصول روابط بین‌الملل**، تهران: میزان.

- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰). روابط بین الملل؛ نظریه ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- لینک لیتز، اندرو (۱۳۸۶). نوواقع گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برساز، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- مشیر زاده، حمیرا (۱۳۹۰). تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: سمت.
- وکیل، امیرساعد و دیگران (۱۳۸۹). مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین الملل، تهران: نشر میزان.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۶). نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیر زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

ب) منابع انگلیسی

- Brown, Chris (2009). "Structural Realism, Classical Realism and Human Nature", **International Relations**, Vol. 23, No. 2, pp: 257-270.
- Copland, Dale (1999). "The Constructivist Challenge to Structural Realism", **International Security**, Vol. 25, No. 2, pp: 187-212.
- Corrin, Chris (1999). **Feminist Perspective in Politics**, London, UK: Longman.
- Donnelly, Jack ((2000). Realism and International Relations, Cambridge University Press.
- Frigg, Roman & Votsis, Ioannis (2011). "Everything you always wanted to know about Structural Realism but were Afraid to ask", **General Philosophy of Science**, in: www.votsis.org/PDF/Frigg.
- Galston, William A. (2002). **Liberal Pluralism; the Implications of Value Pluralism for Political Theory and Practice**, Cambridge University Press.
- Gamble Sarah (2001). **The Routledge Companion to Feminism and Postfeminism**, London and New York: Routledge.
- Jager, S., (2001). **Discourse and Knowledge: Theoretical Methodical Aspects of a Critical Discourse and Dispositive Analysis**, in **Methods of Critical Discourse Analysis and Ruth Woodak Meyer**, London, Sage, pp 32-62.
- Jorgenson, M & Philips, L. (2002). **Discourse Analysis as Theory and Method**, London: Sage Publications.
- Kratochwil, Friedrich, Ruggie, Jihn Gerard (1986). "International Organization: A State of the Art on an Art of the State", **International Organization**, Vol. 40, No. 4, pp: 753-775.

Laclau, E & Mouffe (1985). **Hegemony and Socials Strategy: toward a Radical Democratic** .London: Verso.

McLea, Iain (1996). **The Concise Oxford Dictionary of Politics**, Oxford,UK:Oxford University Press.

Noddings, Nel (1995). **Philosophy of Education**, Stanford University, Westview Press, A Member of Perseus Books, L.L.C. Published in United States of America.

Rose, Gideon (1998). "Neoclassical Realism and Theoris of Policy", **World Politics**, Vol. 51, No.1, PP: 146-172

Schiffrin, D. (1994). **Approaches to Discourse**, Oxford and Cambridge: Blackwell

Taliaferro, Jeffrey (2006). "State Building for Future Wars: Neoclassical Realism and the Resource-Extractive State", **Security Studies**, No. 3, pp: 464-495.

Taliaferro, Jeffrey (2009). **Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy**, Edited by: Steven E. Lobell, Norrin M. Ripsman and Jeffrey W. Taliaferro, Cambridge University Press.

Wieclawski, Jacek (2011). "Contemporary Realism and the Foreign Policy of the Russian Federation", **International Journal of Business and Social Science**, Vol. 2, No. 1, pp: 170-180.